اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم‌‌الله الرحمن الرحيم

و الحمدلله ربّ العالمين و صلّی الله علی رسول‌‌الله و آله الطيبين الطاهرين المعصومين و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعين اللهم وفقنا و جميع المشتغلين و ارحمنا برحمتک يا ارحم‌‌الراحمين.

بحثی که بود راجع به نقشی که سنت دارد و تأثيری که اين مسائلی که مربوط به سنت است، فعلاً در بحث متون روايات چون سنت­ بحث­های بسيار فراوانی دارد فعلاً اين قسمت را الآن عرض شد که اصولاً رواياتی که در باب سنت است بعضياش با عنوان سنّ رسول­الله قضی رسول­الله خب اين­ها امرش واضح است و قال رسول­الله حالا سنت فعلی هم هست سنت قولی هم هست هردو هست و کيفيت تعامل با آن در محل خودش هرکدام نوشته شده که فعلاً از بحث محل ما خارج است مطلبی را که ما عنوان کرديم گاهی اوقات يک مطلب به عنوان قضا نيست به عنوان قال رسول­الله نيست ليکن در حقيتقش سنت است چون سنن حساب می­شود و به نظر ما آنی که بعد از صحابه خيلی تأثير داشت در زمان بعد از پيغمبر در صحابه اين قسم بود يعنی اين بحثی که بود در حقيقت چيزی بود که ما حالا اصطلاحاً بهش نمی­گويم تصريح به سنت مثلاً می­گوييم سنت استظهاری يا سنت اثباتی حالا اين به اصطلاح لفظ قضاء توش نبود اما يک نوع استظهار و اين کار فقيه بود يعنی اينی که فقه بعد از رسول­اکرم در زمان صحابه خيلی جا گرفت کال اساسی فقهاء اين قسمت بود اين، و اين را اصطلاحاً فتوی حساب می­کردند ما معتقد هستيم که اين فتوی در حقيقت اين­ها سعی می­کردند که فتوی يک نوع برگشتش به يکی از سنن يا يکی از فرقی است که از آيات کتاب باشد ليکن باز استهظار فقيه درش تأثير داشت يعنی اين طور نبود مثلاً روايت صريح در اين معنی باشد فرض کنيد مثلاً من باب مثال همين قصه­ای که پريروزهای عرض کرديم فرض کنيد در باب خمر، فرض کنيد رسول­الله فرمودند به اين­که يا با تعبير اهل سنت لعن الله ده تا اما فقهاء بعدها مثلاً گفتند بيع العنب لمن يجعله خمرا آن هم حرام است اين در حقيقت نوع استهظاری بود از مجموع ادله مثلاً از آيه مبارک و لاتعاونوا علی گناه نشود معنای عانه بر اثم را از اين­جا وارد بث کردند و اين را از مصادق اعانه اثم من ديشب اصطلاحاً گفتم يک روايتی بود که عصير عنبی داين اين تصحيح بکنم گفتم اسير طبيعی اشتباه به بان جاری شد نه روايت ديگری است حالا اين را بعد يک توضيحی می دهيم حالا اين بعد توضيحش را عرض می­کنم آن وقت اين را نمی­آمدند بگويند قضی رسول­الله مثلاً، قضی رسول­الله به اين­که بيع العنب لمن يجعله خمراً اين حرام است ليکن در حقيقت اين را از آيه مبارکه الآن متعارف در فقهای ما بيشتر وقتی می­گويند سنن حتی اهل سنت مرادشان آن قسم اول است اين دومی را بيشتر فتوی می­دانند و به عنوان فتوی تلقی می­کنند من عقيده­ام اين است که اين فتاوی هم در حقيقت آن نکته اساسی­اش اين بود که اين­ها باش برخورد مثل سنن می­کردند خوب دقت کنيد و لذا ادبياتی هم که درش به کار برده می­شد ادبيات سنن بود اين اشتباه، و اين به اصطلاح در بين اهل سنت که کاملاً متعارف بود چون آنها می­گفتند چنين حکمی نيست ما اين حکم را از اين جاها در آورديم ما عرض کرديم اصولاً به طور کلی از بعد از رحلت پيغمبر اکرم مخصوصاً در زمان دومی چون فتوحات زياد شد با مسائل مختلف رو به رو شدند، چه از نظر حکمی حتی از نظر موضوعی مثلاً فرض کنيد برنج پيش اين­ها مشخص بود، رسيدند فرض کنيم به شيراز يک برنجی دارد شيراز گرد است اصلاً نمی­دانيم برنج هست يا برنج نيست، مثلاً جوی بود که دو سر داشت سُلت به اصطلاح انواع موضوعات خارجی، يا مثلاً شتر در خراسان بهش رسيدند دو کوهانه بود، شترهايشان يک کوهانه بود، شتر دو کوهانه يا مثلاً گاو را می­گفت پيغمبر اکرم درش به اصطلاح زکات هست بعد به گاو ميش بر خوردند که حالا گاو مش، و لذا به قول آن آقا شوخی هم می­کردند می­گفت البقر و الجاموس جنس واحد، در شرائع دارد البقر و الجاموس راجع به يک دو نفری صحبت بوده يکی گفت البقر و الجاموس جنس واحد، جنس واحد اند هردوشان از يک جنس اند، ببينيد يعنی موضوعات هم اضافه شد ليکن بيشتر جنبه حکم بود و عرض کرديم در اين جهت اين سبب شد که بعد از صحابه عهد اساسی برای فقهاء شد و فقه خيلی رواج پيدا کرد و کار فقهاء اين بود اين چيزی را که فقهاء استظهار می­کردند استنباط می­کردند اين مجموعه­ای بود يک مقدارش نسبتاً کمترش شايد بشود گفت رواياتی که نص در مقام بود اما بيشترش استظهارات بود تفريع بود يعنی اين طور نبود که نصی در مقام باشد، فرض کنيم مثلاً ابوحنيفه می­گفت پيغمبر اجازه داد که اهل ذمه مثلاً شراب بخرند و بفروشند پس من اگر شراب داشته باشم بدهم به اهل ذمه آن برای من بفروشد پولش را من می­توانم بگيرم، خب علمای ديگر مخالفت کردند که اين نمی­شود حالا فرض کنيم شما بدهيد به اهل ذمه، بالاخره ملک ملک توست ديگر، آنی که پيغمبر اجازه داد مالکش هم اهل ذمه است اين ربطی به تو ندارد، باز مالک مثلاً که اين ما روايت هم داريم مالک می­گفت که اگر اهل ذمه مديون به تو باشد خوب دقت کنيد نه اين شرابت را بدهی به اهل ذمه، جلو تو شراب خودش را فروخت دينش را اداء کرد اين اشکال ندارد

س: پول شما را از شراب داد

ج: پولش را از شراب چون شارع مقدس شراب را برای آن اجازه داد اين را ما روايت، روايت محمد ابن مسلم است فکر می­کنم اين ما روايت داريم که قضائی، دقت کرديد چه شد فرق اين دوتا باهم؟

س: می­شود مالک

ج: آن می­شود مالک حالا غير از اين جهت که آن می­شود مالک دليلش می­گويد چون پيغمبر يکی از سنن پيغمبر اين بوده که جزيه از اهل کتاب می­گرفته و اين جزيه در ذمه آن­ها بوده و از جمله اموالی که به رسول­الله به عنوان جزيه پول شراب بود پول ميته بود،

س: پولشان قاطی بود از جمله

ج: پس آنی را که دقت کرديد چه شد اصل سنت جزيه بود، اين آمد توسعه داد شما اگر مالک در ذمه او، آن ذمه خودش به دولت بود به نظام اسلامی بود دقت فرموديد چه شد؟ اين آمد گفت بلی اين­جا را می­شود تعميم بدهيم،

س:

19: 7

ج: نه اصلاً بگويد و اين را هم ما روايت داريم، عرض کردم ما روايات ما يک تأثير و تأثری به دو جو دارد يکی جو مدينه يکی جو کوفه مثلاً در اين­جا به جو مدينه يعنی اين مطلب را امام صادق تأييد فرمودند اگر اهل ذمه خوب دقت کنيد مديون شما باشد دين خودش را با پول شرابی که مال خودش است می­تواند، روشن شد اما شما شراب خودتان را بدهيد به اهل ذمه بفروشد نمی­شود دقت کرديد چه شد؟ اين در حقيقت در مقام تعبير تعبير سنت اين خيلی مهم است چون الآن در ذهن آقايون تقريباً اين طور است وقتی می­گوييم سنت يعنی سنّ رسول­الله وضع رسول­الله و قال رسول­الله و قضی رسول­الله نه اين هم يک نوع سنت است اين هم اصطلاحاً چرا؟ چون از مجموع ادله استظهار کردند در مقام تعبير تعبير را که در اين به کار می­بردند اين چون در، حالا امشب هم آقای خادمی تشريف نياوردند، توی متن حديث خيلی مؤثر است در فهم متن حديث فوق العاده اين مؤثر است تعابيری را به کار می­بردند که با سنت بود، مثلاً همين روايتی را که آن روز از زراره خوانديم که عرض کردم مدرج است دارد که مستحاضه فانها لاتدع الصلاة علی حال، فان النبی ببينيد فان النبی دليلش اين آورده، قال الصلاة عماد دينکم، خب اين چه ربطی به مستحاضه دارد به حسب ظاهر، اين يک استظهاری است يعنی ملاک صلات را پيغمبر فرمودند ملاکش اين است که اساس دين است ستون دين است اگر ستون دين شد قاعدتاً بايد در هيچ حالی ترک نشود مگر جای که خود شارع گفته مثلاً شارع گفت در حال حيض ترک بشود خيلی خوب بشود، اما در جايي که شارع نگفته دقت کرديد يعنی تمسک کرد به اطلاق ملاک دقت کنيد، اين تعبير تعبيری است که در سنن به کار می­برند ما در الآن اصطلاحاً می­گوييم اين فتواست و لذا من عرض کردم اين تعبير تعبير فقهائی است مناسب است که کلام زراره باشد می­گفتيم حديث مدرج است فان النبی صلی الله و سلم قال الصلاة عماد دينکم اين تعابير تعابيری است که در سنت به کار می­برند، و عرض کرديم اصلاً از همان قرن فقهاء اصطلاح رائج شد که جاهای که ما حکم را از دليل صريح می­گيريم يک تعبير بکنيم، جای که ما اين را استنتاج می­کنيم استظهار می­کنيم تعبير ديگری بکنيم عين تعبيری که در باب سنن می­کنند، اين به نظر من در کتاب الام شافعی حالا صفحه­اش را يادم نيست اصلاً تازگی هم مراجعه نکردم، مثلاً مال چهل و هفت، هشت سال قبل است چهل و پنج، شش سال قبل در کتاب الام جلد هفتش همان چاپ هم­جلدش يک حاشيه­ای دارد با کتاب يا باب اختلاف الشافعی و ابی­يوسف در آن­جا شافعی اين مطلب را می­گويد يا اعلام الموقعين را بياور البته اعلام الموقعين شايد هفت هشت ده سال پيش نگاه کردم ده پانزده،

س: ابويوسف همان شاگرد ابوحنيفه

ج: ابويوسف بلی اختلاف بين آن دوتا يا کتاب اعلام الموقعين جلد اول که کان السلف يکرهون الفتيا اصلاً اينها فتوی نمی­دادند آن وقت به جای فتوی چه می­گفتند مثلاً يکره ذلک اين در اعلام الموقعين اولش اصلاً عنوان باب است اما از اين قديم­تر که معاصر با حضرت موسی ابن جعفر و حضرت رضاست عبارت شافعی است که اين­ها درس، يا مثلاً می­آمدند آن وقت ما هم داريم اين اصل مطلب از ائمه ماست خوب ما خيلی پرورش نداديم آن­ها بيشتر پرورش دادند چون ما اگر می­خواستيم پرورش بدهيم خيال می­کردند اين معنايش اين است که ائمه ما مثل فقهاء اند نه ائمه ما تعبير فقهائی را به کار بردند آن­ها حکم واقعی است نه اين­که حکم ظاهری باشد حکم واقعی است ليکن چون اين يک اصطلاحی بوده جاری بوده پيش فقيه آن تعبير جاری را به کار بردند بحيثی که اگر يک فقيه اهل سنت آن عبارت را می­شنيد می­فهميد که مراد حضرت اين است که اين عين روايت نيست اين مجموعه­ای استظهاری است از روايت اين خيلی اين خيلی مسأله دقيقی است خيلی،

س:

50: 11

الموقعين اين است که و کان السلف من الصحابه و التابعين يکرهوا ان تسرع فی الفتوی و يود کل واحد منهم ان يکفيه اياها غيره فاذا رأوا بها قد تعينت عليه بذل اجتهاده فی معرفة حکمها من الکتاب السنة او قالوا خلفاء راشد ثم افتوا

ج: اين مال اعلام الموقعين بود،

س: اعلام الموقعين

ج: نه شافعی قشنگ­تر می­گويد می­گويد اين­ها آن وقت ماهم روايت صحيح داريم مراد آن روايت اين است روايت صحيح محمد ابن مسلم عن ابی جعفر انما الحرام ما حرم الله فی کتابه، خوب دقت کنيد و کان السلف، و لکن عافوا اشياء فنحن نعافا اين ما هم

36: 12

اين يعنی به اصطلاح ولو حرام است ليکن تعبير حرام نمی­کردند تعبير يکره می­کردند اين الآن يک بحثی که عده­ای هم از علمای معاصر ما همه­اش گفتند که يکره در روايت اعم از تحريم است متحير هم بودند اين نکته­اش اين است تحريک در روايات و تمسک کردند به آن حديثی که و ما کان علی يکره الحلال اين زمان صحابه و تابعين اين تعبير بود اگر چيزی خوب دقت کنيد حرمتش نص آيه يا نص روايت نبود نمی­گفتند يحرم، يحرم را گذاشتند برای کتاب،

س: ويژه کتاب باشد

ج: آنی که به سنت رسول­الله اگر حالا يا بعضی­هايشان حتی سنت به سنت رسول­الله باشد يا مجموعه­ای يعنی اين­که بيع العنب لمن يجعله خمراً، اين از باب اعانه بر اثم عرض کردم البته اين از زمان مثل صاحب جواهر و اين­ها در ما اصولاً در اين بحث بيع العنب ما در روايات­مان اشاره­ای به آيه تعاون نداريم اعانه بر اثم نداري در عبارات فقهای ما هم که بعد از عهد نصوص اند در آن­جا هم عبارت نداريم زمان علامه يا محقق ثانی اين­ها گفتند لايجوز بيع العنب لانه اعانة علی الاثم، اعانه را اين­ها آوردند و الا نبود، بحث شد که اگر مراد از اعانه شما مقدمات عمل حرام ديگری را انجام بدهيد همه کارهای شما اعانه می­شود ديگر، حالا حج هم که می­روي اعانه بر مثلاً وهابی­ها مثلاً اين خبثای که سرکار هستند،

س: کلمه تعاون که نص آيه است تعاون بر اثم را گفتند اعانه بر اثم گفتند يعنی

ج: خب اين­ها می­­خواستند مانحن فيه را در غير از اين عنوان، چون اصطلاحاً من عرض کردم حالا هم توضيح اجمالی عرض کنم، اين هم خودش يک بحث لطيفی است که خيلی شيرين است، کلمه عون در لغت عرب به معنای کمک است عون در مقابلش عمل است يعنی يک عمل داريم يک عون داريم يک کاری کسی انجام می­دهد يکی کمک می­کند ياری می­کند، اينی که الآن مثلاً مجلس التعاون الخليلی، تعاون را ايرانی­ها همکاری، شورای همکاری خليج، اين غلط است، تعامل نيست تعامل همکاری است تعاون همياری است، اصلاً اين غلط است مجلس التعاون الاسلامی که الآن مقرش در ترکيه است فعلاً موقتاً اين را هم تعبير می­کنند شورای همکاری اسلامی نه، شورای همياری تعامل همکاری است، تعاون همياری است، تعاون غير از تعامل است، در اين زبان فارسی متأخر ما متأسفانه بعضی الفاظ دقت، آن وقت شما اين­ها اين طور حساب می­کنند شما در يک کاری عمل می­کنيد فرض کنيد شما داريد ديوار می­چينيد يک کسی به شما کمک می­کند سيمان به­تان می­دهد يکی به­تان آجر می­دهد اين را می­گويند عون، آن را می­گويند عمل آن وقت در لغت عربی چون مطالب مختلف را به وسيله هيئات بيان می­کنند به خلاف لغت فارسی و لغت هند و اروپای کلاً اين طوری است معانی مختلف را يا با پسوند يا پيشوند بيان می­کند،

س: فارسی

ج: فارسی اين طوری است مثلاً بی­کار کارگر، يا کار را يک چيزی بهش اضافه می­کند يا چيزی بهش کم می­کند از اولش يا اولش اضافه می­کند آخرش ازش معنی درست می­کند گل گلستان در لغت عربی از هيئات استفاده می­کند، مثل معسده يعنی محل شير مثلاً، مسجد محل سجده، آن وقت در زبان عربی اگر شما کمک به کسی می­کنيد باب افعال می­آورند اعانه، رحم الله امرءً اعان ولده علی برّه آن کمک کند، اگر به اين صورت باشد که من به شما کمک می­کنم بعد هم شما به عنوان جزاء نه مستقلاً به من کمک می­کنيد اين را باب مفاعله می­برند عاونه عاون زيد عمراً من کمک کردم برای ازدواج شما شما کمک کرديد برای ساختمان من، من باب مثال اين را می­برند باب مفاعله اگر کمک باشد بعد هم به عنوان برگشت آن کمک باشد اين را می­برند باب اين­که می­گويم معاونت اين معاونت در حقيقت اين طوری بايد باشد يعنی کمکی به يکديگر، اگر نه اين حالت را بخواهند توصيف بکنند که در حالی که هرکدام مشغول کمک به ديگری اند اين حالت مثلاً مضاربه به اين معناست من تو گوش طرف مقابل طرف مقابل می­زند تو شکم من، من باز بزنم مثلاً به پشتش آن بزند به دست من دقت می­فرماييد اين را می­گويند مضاربه،

س: کتک کاری

ج: نه کتک کاری نيست، اما اگر نه من در حالی که می­زنم تو شکم او آن هم دارد می­زند تو سر من اين را می­گويند تضارب، در وقتی که فعل از هردو محقق می­شود اگر از يکی محقق بشود بعد از ديگری به عنوان جزای او محقق می­شود می­گويند باب مفاعله،

س: ولی همزمان اگر باشد تضارب و تفاعل

ج: اگر همزمان باشد می­شود تضارب، فرق تضارب زيد و عمر معنايش اين است باب مضاربه ضاربه يعنی اين زد بعد آن جواب اين زد آن جواب اما اگر نه بخواهد اين حالت کتک کاری در زبان فارسی بيشتر به اين می­خورد به تضارب می­خورد در حالی که اين زدن تو شکم آن، آن هم زده تو کله اين، اين حالت را بخواهد در حالی که ضرب از هردو محقق می­شود باب تفاعل به کار می­برند آن وقت اگر عون و کمک از يکی محقق بشود باب معاونت می­گويند اگر کمک از يک، از هردو هردو بهم­ديگر کمک می­کنند اين را باب تعاون می­گويند و اين آيه مبارکه يک چيزی عجيبی که دارد تعاونوا علی البر و التقوی حالا بحث­های ديگر اجتماعی­اش بخواهيم وارد بشويم طول می­کشد بحث­های لطيفی هم هست اشاره به اين است که اصولاً در جامعه اسلامی بايد همه به کمک هم باشند کانما بشود از اين طور فهميد در جامعه کسی عمل نمی­کند همه کمک به هم اند يعنی حاکم و ولی و رهبر و نمی­دانم رئيس جمهور و وزراء و فلان و مردم عادی و بقال، هم اين دارد به آن کمک می­کند هم آن دارد يک حالت اين طوری است از اين حالتی، يعنی به اين معنی که هرکدام که وظيفه خودشان درست انجام بدهند من حيث المجموع حالت تعاون در می­آيد شما وظيفه­تان را انجام بدهيد من وظيفه­ام را همه دارند کمک می­کنند دقت می­کنيد اميرالمؤمنين هم خطاب به مسلمين فرمودند، اعينونی بورع و اجتهاد، شما کمک به من برسانيد دقت فرموديد اين اعانه يعنی کمک، آن وقت اين جامعه اين طوری است کانما تصوير جامعه اين است ولذا اگر ما تعاون بر و التقوی اين گرفتيم ديگر وزارت تعاون، حالا وزارت امر به معروف می­گويند درست بکنيم، چون امر به معروف يعنی يک کسی خودش امر در اين­جا به معنی امر لفظی نيست واداشتن، اصلاً امر به معروف واداشتن خود کلمه معروف يعنی شناخته شده واداشتن به چيزی که شناخته شده حالا مراد از شناخته شده، يک در مثلاً وجدان اخلاقی شناخته شده است دو در عقل عملی شناخته شده است، سه در امر متعارف بين مردم شناخته شده است، چهار امر شريعت در شريعت اين کار شناخته، اين معروف آن عارف که است، دقت کرديد، می­شود در آن­جا يک تصور اين­ کرد که مثلاً و لذا خوب دقت کنيد در آيات مبارکه چون گفته نشده سه­جا ما امر به معروف داريم و لتکن امة يدعون الی الخير يأمرون، کنتم خير امة اخرجت، سه­جا امر به معروف داريم يک­جا تعاون داريم که اين آخرين آيه است و لذا اين احتمال دارد که اصلاً آخرين آيه به اين معنی که در حقيقت آن امر به معروف هم بايد منتهی بشود به تعاون بر بر و تقوی اين خيلی لطيف است يعنی کانما اصلاً تصوير قرآن از جامعه اين است در جامعه کسی کار نمی­کند همه عون ­اند هرکسی که کار خودش، دقت کنيد همه کمک­اند اين مجلس التعاون الاسلامی هم معنايش اين است تعاون همياری، البته در لغت فارسی همياری اعم از معاونت و تعاون است، همياری ممکن است اول اين باشد دوم آن باشد اما لذا ما در لغت فارسی دقيقاً فرقی بين اين دوتا را نمی­توانيم بگذاريم اما در لغت عربی چرا، در لغت عربی اعان داريم عاونه داريم تعاون داريم، آن وقت اگر قرآن را بياريد، ليس البرّ،

س: حديث را بخوانيم

ج: کدام يکی

س: بحث چيز را گفتيد آورديم

ج: و لکن السلف

س: نه انما الحرام حرم الله

ج: بلی اين را بخوان بخوان اشکال ندارد

س: چون اين ذيل آن بحث حمور اهليه آورده

ج: بلی می­دانم که ما نمی­گوييم حرام، حرام آنی است که خدا اگر پيغمبر اين البته ظاهر حديث اين است که حتی آن عبارت اگر شافعی را پيدا بکنی مال ابويوسف اصلاً می­گويد سلف بناشان به اين بود که غير از تحريم کتاب را ديگر حرام نگويند يکره بگويند آن وقت، ما الآن زياد است علمای ما هم اين مطلب را گفتند نه اين­که نگفتند اما تمسک کردند به آن حديث و ماکان علی يکره الحلال،

س: اين ريشه را نگفته

ج: ريشه اين است، اصلاً اصل ريشه يک در جايي که جزو سنن بود، دو در جايي که سنت استظهاری بود يعنی فقيه مثلاً از آيه تعاون اين معنی را درآورد اينجا نمی­آمدند می­گفتند يحرم بيع العنب اگر از آيه، می­گفت يکره بيع العنب که مرادش حرام است اين يک نوع تعبير است اين خيلی مهم است در معرفت متون حديث خيلی خيلی مهم است که الآن يواش يواش ما شواهدش را عرض مثلاً شما ببينيد آن­جا فرمود به اين­که انها لاتدع الصلاة علی حال فان النبی قال خب اين به حسب ظاهر ربطی بهم ندارد ندارد که مستحاضه نمازش ول نکند چرا؟ چون آمد به اطلاق الصلاة عماد دينکم اطلاق اين اقتضاء می­کند که در تمام حالا نماز بادش مگر جايي که شارع گفته نباشد پس مستحاضه هم بايد به همين اطلاق چون استظهار می­شود اين را ما اسمش را گذاشتيم سنت استظهاری البته ما روايات يونس طويله داريم مرسله طويله يونس است که در آن­جا می­گويد سنّ رسول­الله در زن حائض سه­تا سنن، آن­جا اين طور تعبير ندارد آن تعبير ديگری دارد ديگر وارد بحث استحاضه و حيض و آن روايت طويله را چه کار بکنيم؟ روايت قصيره هم دارد طويله هم دارد آن­ها را بايد چه کار کرد؟ در محل خودش الآن فعلاً وارد آن بحث نمی­خواهيم بشويم، آن وقت اين می­خواهی آن روايت را بخوان چون ما اشکال، محمد ابن مسلم است نيست؟

س: علی ابن ابراهيم بلی، عن ابيه عن ابن ابی عمير عن عمر اذينه عن محمد ابن مسلم و زراره عن ابی جعفر عليه السلام

ج: اين­که روايت اصلش بر می­گرده به کتاب ابن ابی عمير نسخه­اش هم نسخه خوبی است نسخه که ابراهيم ابن هاشم از بغداد به قم آورده اين نسخه ابراهيم ابن هاشم است چندين نسخه در قم بوده جزء نسخ خوب است، آن وقت ابن ابی عمير از عمر ابن اذينه نقل می­کند، احتمالاً عمر ابن اذينه صاحب کتاب است و ايشان از زراره و محمد ابن مسلم سماعاً شنيده باشد احتمال است ديگر، اين در کتاب محمد ابن مسلم هم هست بفرماييد

س: بلی

ج: حزو احاديث اصطلاحاً تقريباً صحيح اعلای است صحيح اعلای اصطلاح جديدی است وقتی تمام روات ثقه باشند و جزو اعاظم باشند نکته­اش اين است،

س: ابن اذينه هم از اجلاست

ج: اجلاء، ابن اذينه نه، ابراهيم ابن هاشم فقط و الا همه­شان از اجلاء اند، اين سند همه­شان از اجلاء اند الا ابراهيم ابن هاشم،

س: و انهما سئلاه عن اکل الحمور الاهلية، قال

ج: سئلاه اباجعفر ديگر

س: بلی

ج: بلی می­گويم

س: قال نهی رسول­الله صلی الله عليه و آله و سلم عنه و عن اکلها يوم خيبر و انما نهی عن اکلها فی ذلک الوقت لانها کانت حمولة الناس، و انما الحرام ما حرم الله عز و جل فی القرآن

ج: دقت چقدر تعبير لطيف، اگر اين علمای دنبال اين تعبير را می­گرفتند خيلی قضايا که ما نمی­گويم يحرم می­گوييم نهی رسول­الله اين دقت کنيد،

س: بلی

ج: يعنی از همان اول آمدند اين را مرز بندی بکنند توی تعبير قانونی خوب دقت بکنيد، اما مراد اين است که حرام است اما در تعبير قانونی آمدند گفتند حرام يعنی ما قال الله فی کتابه، اين می­گوييم نهی النبی يا قال رسول­الله يا سنّ رسول­الله يا قضی رسول اين را اين طوری می­گوييم برای اين­که با او جدا، آن وقت از آن بالاتر بعد جای است که از مجموعه ادله در می­آيد اين را عرض کردم خيلی شايد متعارف نباشد اما در ادبيات ادبياتش مثل ادبيات سنن است نکته اين است حالا مثل همين روايتی که الآن خوانديم، حالا اگر ما چون عرض کردم ما اصلاً نمی­دانيم مرحوم کلينی که اين حديث را آورده آيا اين ذيلش را حديث می­دانست يا نه؟ يک بحثی دارند آقايون که اصل اولی،

س: چه بابی است

ج: اين باب

س: بابش هم

ج: در اطعمه بايد باشد،

س: باب

43: 25

التی لاتؤکل لحمه

س: بلی

ج: قاعده کلی می­خواسته بياورد دقت فرموديد، حالا

س:

49: 25

اختلاف مالکی و شافعی منظورتان بود

ج: نه به نظر ابويوسف است

س: جلد هفت موطأ متصل شده

ج: موطأ نه، الام،

س: ام شافعی

ج: الآم جلد هفت است چاپ قديم چون چاپ­های ديگر بعد شده يک چاپی هست چاپی اصلی که به اصطلاح هفت جلد است هفتش جداست و باريک­تر است آخرهايش است دست راست اختلاف الشافعی و ابويوسف به نظر من اين طوری باشد کتاب يا باب تعبيرش اين است در آن­جا شافعی اين مطلب را می­گويد در آن­جا که اين­ها کراهت داشتند سلف در جايي که سنت باشد تعبير به حرام نمی­کردند حالا من بحثم اين است که فقط تعبير به حرام نيست تعبيرات ديگری هم هست، مثلاً همين حديث البته اين يک بحثی هم هست، که می­گويند آقايون عده­ای معتقد اند که اصل اولی اين است کلينی هرچه آورده، اصل هم اين­که حديث باشد باش معامله حديث کنند، حالا من نمی­دانم حرف بدی نيست اجمالاً، اما حالا اثبات بکند، چون احتمال دارد کلينی اين ذيل را کلام زراره می­دانسته احتمال هست ديگر يا آن روايتی که اذا به اصطلاح رأی هلال شهر الثانی عشر هلال ثانی عشر و قد حال عليه الحول دارد عليه الحول که اين را کلينی آورده اما صدوق اين ذيل را نياورده اصلاً کلاً اين قسمت را نياورده بعيد نيست که کلينی نظرش اين بوده، که اين روايت را ما عرض کرديم حق با صدوق است اين ثابت نشده روايت باشد و شايد هم کلينی آورده اما ازش نفهميديم که ايشان عقيده­اش اين روايت، بلی شيخ طوسی اين را آورده به عنوان روايت در نهايه هم بهش فتوی داده اين درست است اين از قرن پنجم است يکی آوردند، يکی فتوی دادن، اين دوتا را با همديگر فرق بايد بگذاريم خب يکش اين مثالی بود که، اگر آن را بعد پيدا کردی در کتاب الام جلد هفتم،

س: اين­جا هم که جلد هفت همين است کتاب اختلاف مالک و شافعی اخبرنا ابومحمد الربيع سليمان ابن مرادی

47: 27

صاحب الشافعی

ج: اين راوی معروف کتاب ام است، ربيع ابن

س: قال سئلت الشافی بای شئ تثبت الخبر عن رسول­الله صلی الله عليه و آله و سلم همين رساله من

ج: نه يادم نيست نه،

س: قال فقد کتبت هذا الحجة فی کتاب جماع الغيب فقلت

4: 28

من هذا مذهبک و لا تبال ان يکون فی هذا الموضع بعد می­گويد ثقه عن ثقه باشد و خيلی قيود مختلف و مفصل

ج: نه در تعابير که اصلاً در تعابيری که حرام باشد در کتاب نباشد اين­ها يکره می­گفتند يحرم نمی­گفتند فقهای ما بيشتر به اين و ماکان علی يک مسأله­ای است در باب معاملات است در باب رباء و اين­هاست امام می­فرمايد کان علی يقول کذا و ما کان علی يکره الحلال، می­خواهی بيار روايتش را اين هم از همان سنن است يعنی اين هم از آن چيزهای است که استفاده شده عرض کردم سنن نه به معنای سنّ رسول­الله سنن يعنی چيزی را که فقيه استظهار کرد، آن وقت اين مشهور شد بحث تصوير چون می­گفتند اين حکم در کتاب و سنت نبوده، فقيه آن را استظهار کرده و من عرض کردم قياس که می­گويند همين است و قياس را من عرض کردم کراراً و مراراً يک نوع به اصطلاح فضاسازی است اصلاً قياس اساساً فضاسازی است يعنی اين حکم نيامده نه در کتاب و نه در سنت ليکن با احکام شريعت که مقايسه می­کنيم همه را بهم می­بينيم اين مناسب است که اين حکم اين طور باشد اين تصويبی را که ابتداءً به مجتهدين نسبت دادند همين است و به اصطلاح اينی که در کتاب­های ما آمده مثل رسائل شيخ ابتداءً تصويب اشعری اين در حقيقت مال اشعری نيست ابوالحسن اشعری نيست اين تصويب در کتب اهل سنت به عامه فقهاء نسبت دادند آن­ها عقيده­شان اين بود که چيزی در حکم الله نيست اما هرچه مجتهد گفت می­شود حکم الله که لذا همان بحث دور لازم می­آيد نمی­دانم مستحل است و الی آخر بحث­های که می­آيد خوب دقت کنيد در اين­جا چرا؟ چون قدرت فقهی پشت سرش بود و لذا يک شائبی موضوعيت دارد يعنی اين فقيه و اطلاعات فقيه اقتضاء کرد که اين را ملحق به کذا بکند، مثلاً همين­جا نقل شده که وقتی آن داماد عمر شوهر خواهرش شراب خورده بوده استدلال کرد به يک آيه­ای که ليس علی المتقين جناح فيماطعموا، بعد حضرت امير فرمودند نه حرام است و بحث سر حدش شد اين­جا دقت کنيد در قرآن پنج­تا حد تقريباً آمده حد محارب، حد مثلاً سرقت و حد بلا نسبت زنا و حد به اصطلاح قذف و اين­ها اميرالمؤمنين اگر اين روايت درست، ما هم داريم اين روايت را سندش هم پيش ما معتبر است طبق اين روايت امام می­فرمايد لانه اذا شرب سکر و اذا سکر هذی و اذا هذی افتری و حد الفريه ثمانون، يعنی فضاسازی که بکنيم شراب خوردن با فحاشی بيشتر می­سازد ممکن است شراب بخورد دزدی هم بکند اما آدم شرابخور قاعدتاً حواسش پرت است دزدی يک ظرافتی می­خواهد ممکن است شراب هم بخورد زنا هم نستجر بالله بکند اما ممکن است مثلاً شراب بخورد قطاع الطريق هم بشود سر قافله را بگيرد اما آنی که با شراب، اين اسمش را من گذاشتم فضاسازی آقايون اسمش را گذاشتند قياس آنی که نزديک­تر است اگر بخواهيم با کتاب حساب بکنيم با مجموعه حدود شرعی همان حد فحاشی همان حد قذف است که عبارت از هشتاد تازيانه باشد و لذا حضرت فرمود، آن­ها هم صحابه گفتند قبول کردند، حالا من وارد آن بحث نمی­شوم نمی­خواهم دقت بکنيد در حقيقت اين هم يک نوع و لذا به اين ارزش خاص دادند گفتند چون فتوای فقيه است و فقيه شما را به واقعيت می­رساند به اين معنی آن وقت اين لذا يک اختلافی هم کردند که شما چرا اسم اين را تصويب می­گذاريد وقتی می­گوييد در واقع حکم نيست اين مجتهد يک چيز گفت فقيه آن آقای فقيه چيز ديگری گفت می­گوييد هردو هم عين واقع­اند خب شما می­گوييد اين در واقع نيست، چرا می­گوييد تصويب اصلاً کلمه تصوير را چرا به کار برديد؟ جوابی که آن­ها دادند می­گويند بلی ما می­گوييم در واقع نيست ليکن می­گوييم تصويب اگر خدا بنا بود جعلی بکند اين رأی است، صواب يعنی اگر بنا بود حکم جعل بکند، حکم جعل بکند اين است، آن می­گويد نه اگر بنا بود حکم جعل بکند اين رأی است که اين فقيه می­گويد دقت کرديد کلمه صواب را و الا نبايد بگوييم تصويب چيزی نيست صواب بشود وقتی هيچی نيست اين چه تصويبی است چه صوابی است دارند تصريح دارند نه اين­که من اجتهاداً عرض می­کنم، تصويب آن وقت بعدها که اين در قرن اول عرض کردم و اوائل قرن دوم حتی اگر حديث هم می­آوردند به عنوان فقيه از زاويه فقاهت بود، در قرن دوم يواش يواش شد حکايت با بعد زمان حکايت، آن وقت حکايت که تأثيری ندارد چون اجتهاد مال قوه است مال قابليت شخص است، حکايت که ديگر چيزی، نقل می­کند مثلاً فلان شخص اين طور گفت، نقل می­کند در اين­جا هم عده­ای از اهل سنت آمدند گفتند اين­جا هم قائل به تصويب می­شويم چرا؟ چون يواش يواش معلوم شد که اين حکايت حکايت صرف هم نيست که من توضيحش را عرض می­کنم اين حکايتی است که روی مبانی مختلف است اين می­گوييد اين حديث معتبر است آن می­گويد آن حديث معتبر است، آن می­گويد پس اين حکايت صرف نيست ولو نقل حديث زاويه­اش زاويه حکايت شد ليکن جعلش به حکايت صرف نيست جعل حجيتش به حکايت صرف نيست يک نوع اجتهاد توش دارد چون اجتهاد توش دارد باز تصويب پيش می­آيد هرجا طريقيت صرف باشد آن­جا ديگر معنای تصويب ندارد اما هرجا موضوعيت باشد يعنی يک حالتی باشد آن­جا تأثيرگذار است حالا يا تأخير است يا فلان الی آخر که من نمی­خواهم الآن وارد آن بحث بشوم پس بنابراين خوب دقت بفرماييد در قرن اول که قرن فقهاست و اوائل قرن دوم اين را خيلی برايش تأثيرگذار حساب کردند همين مسأله­ای را که الآن عرض کردم و آن مسأله­ای، آن وقت تعابير هم همين طور است حالا می­خواهيد اين روايت را بخوانيد لاينبغی لک،

س: حالا آن تصويب را آن گزارش بحرالمحيط را بخوانم

ج: حالا باشد نه حالا چون خيلی خارج می­شويم ديگر شما اين روايت را بخوانيد لاينبغی لک ببين لاينبغی لک ان تحرم الا من المواقيت التی وقتها رسول الله ببينيد تعبير لاينبغی کرده با اين­که لاينبغی عادتاً مال سنن است ديگر حالا فرض کنيم، نمی­خواهد بگويد خود علمای ما هم گفتند، لاينبغی به معنای يحرم است، لايجوز از آن ور گفتند ينغبی ظاهرش اين است که شايسته نيست مثلاً،

س: مکروه است مثلاً

ج: مثلاً

س:

51: 34

من المواقيت التی وقتها رسول­الله الا ان يخاف وفت الشهر فی العمره، علی ابن ابراهيم عن ابيه عن ابن ابی عمير عن معاويه قال سئلت اباعبدالله عليه السلام يقول

ج: خب اين را من باز بر می­گردم به اين حديث معاويه، اين کتاب الحج معاوية ابن العمار است که از مهمترين کتاب­های ما در باب حج است و اين کتاب الحج معاوية ابن عمار اگر جمع آوری بکنند همين الآ به عنوان مناسک می­شود دست حاجی داد، اين قدر ازش مانده، اين کتاب معاويه کتاب الحج

س: ظاهراً استخراج کرده بود نبود؟ حج معاوية ابن عمار تو ذهنم است يکی رواياتش جمع کرده بود

ج: يک کسی جمع کرده آورده آن وقت ذيلش تعليقات آقای شاهرودی را آورده تعليقه­ای که ايشان در مناسک، چاپ هم کرده نمی­خواهم اسم ببرم به هر حال خدا هردوشان را رحمت کند تعليقات حاج سيدمحمود شاه، بر روايت امام صادق، ملتفت نشده که بابا اين مناسک فتوايي نيست اين مناسک خود به اصطلاح معاويه ابن عمار عن الصادق عليه­السلام در حاشيه­اش تعليقات آقای شاهرودی که مثلاً امام فرمود يجوز لک، اين گفته مثلاً احوط

7: 36

حالا هم عرض کنيم بلی چاپ هم شده، شما شايد اين را می­گوييد خيلی وقت پيش البته تازگی

س: آقای تستری حاشيه زده بود بر قرآن چون حواشی قرآن نوشته بود، می­گفتند حاشيه آقای

17: 36

ج: بر قرآن، دقت فرموديد آقا اين کتاب حج معاويه اين است، روايت اين است خب ببينيد لاينبغی لک

س: بلی يعنی

ج: يعنی لايجوز،

س: لايجوز

ج: چرا آنچه که سنتی خوب دقت کنيد آنچه که سنت رسول­الله بود بيان مواقيت بود که توضيح داديم جعل مواقيت کرد اما اين بحث سر اين نيست اين حکمی که الآن هست چه است؟ قبل از ميقات نمی­شود احرام ببندی اين ديگر جعل رسول­الله اين استظهار بود، اين معنايش چه است؟ معنايش يک تعبير فقهای است البته ائمه عليهم­السلام پيش ما شأنشان شأن فقهاء نيست امام معصوم اند حکم الله الواقعی را می­گويند اما ادبيات ادبيات فقهاست خوب دقت کنيد،

س: رعايت کردند

ج: چون اگر می­فرمود لايجوز لک، قال رسول­الله لايجوز الاحرام الا من المواقيت، دون الميقات، خب می­گفتند اين حديث کجاست؟ همچو حديث از رسول­الله نداريم اما در آن زمان هر فقيهی مثلاً اين روايت در کوفه نوشته شده کتاب ما، تا اين عبارت را خوب دقت کنيد از امام صادق می­خواني لاينبغی می­فهميد امام صادق می­خواهند بگويند که اين نص کلام رسول­الله نيست خوب دقت کنيد از او يعنی تعبير فقهائی کردند شأن امام اجل از اين حرف­هاست ما می­دانيم کسی نبايد بگويد اين تعبير تعبير فقهای است پس امام صادق را هم فقيه حسابش کنيم اين نيست ادبيات ادبيات فقهای است، يعنی هر فقيهی اين عبارت را بشنود دقت می­کنيد

س: ازش حرمت استفاده می­کند

ج: ازش حرمت را چرا؟ چون در باب حالا مواردی که لاينبغی زياد است، بحثی هم مثلاً آقای خويي می­خواستند بگويند لاينبغی يعنی لايتسر اصلاً امکان ندارد، خب احتمالش هست لاينبغی اما اين­جا يک امر عرفی هم دارد لاينبغی يعنی عرفاً شايسته نيست، اما در اصطلاح فقهاء لاينبغی يعنی لايجوز به سنت رسول­الله سنت هم دو جور شد يکی اين­که سنّ رسول الله نه، استظهار از آن سنت، استظهار فرمودند امام اين را فقهای اهل سنت وقتی می­فهمند وقتی می­شنوند می­گويند امام صادق اين معنی را از آن جعل رسول الله در آوردند خب عده­ای هم از فقهای اهل سنت اين معنی تصادفاً بين علمای اهل سنت شايد عدد بيشترشان می­گويند اشکال ندارد احرام قبل از ميقات اشکال ندارد، از عمر مخصوصاً نقل شد از بيت­المقدس مثلاً احرام بست گفتند احرام قبل از ميقات اشکال،

س: بدون نص همين جوری

ج: همين جوری بلی بدون نص احرام، حالا اين روايت را دو مرتبه بخوانيد يک نکته ديگر هم بعد بگويم لايجوز لک ان تحرم دون المواقيت، ببين لاينغبی لک اين خيال می­کند لاينبعی يعنی شايسته نيست نه جايز نيست ليکن چون سنت است تعبير به لاينبغی کردند که يک تعبير فقهائی است دون المواقيت التی وقتها رسول­الله الا لمريد العمرة فی رجب،

س: که خاف فوت الشهر

ج: الا

س: ان يخاف فوت الشهر فی العمره

ج: يخاف فوت الشهر فی العمره بعد

س: تمام شد

ج: نه يک اضافه هم دارد غير از اين يک عبارت ديگر هم دارد فان لعمرة رجب فضلاً

س: اين بعدش که متن ديگر است سئلت عن الرجل يجئ معتمراً عمرة رجب فيدخل عليه هلال الشعبان قبل ان يبلغ الوقت

ج: وقت يعنی ميقات

س: فيحرم فيجعلها لرجب او يأخر

48: 39

لعقيق فيجعلها لشعبان قال يحرم قبول الوقت فيکون لرجب لان لرجب فضله و هو الذی نوی

ج: فان لرجب فضله دقت کنيد خب اگر ما مثلاً اين حديث را الآن دقت کنيم خيلی تعبير عجيبی است تو آن حديث قبلی نيست من خيال کردم اين هم در ذيل همان آمده فان لرجب فضله، دقت و هو الذی نوی يعنی از خانه­اش برای همين جهت خارج شده اصلاً خارج شده برای عمره دقت کنيد خب فرمود که آن حديث قبلی را بخوانيد ما لاينبغی لک ان تحرم دون

س: لاينبغی لاحد ان يحرم دون المواقيت التی وقتها رسول­الله

ج: الا؟

س: الا ان يخاف فوت الشهر فی العمره

ج: الا ان يخاف اين الا ان يخاف به صورت استثناء آمده خب اين­ها سؤال می­کند اهل سنت ما همچون حديثی عن رسول­الله داريم الا ان يخاف فوت الشهر، که مراد از اين شهر هم شهری است که دارای فضيلت خاص است که رجب است منحصر در رجب است،

س: شامل ماه رمضان هم نمی­شود

ج: نه، پيش ما به عمره

49: 40

س: بلی

ج: خب الا ان يخاف فوت شهر ببينيد حالت حالت استثناء است، يعنی به عبارت معروف به اصطلاح ماها الآن حالت تخصيص است خب طبعاً حالت تخصيص آن­ها سؤال می­کنند آيا ما روايتی داريم که پيغمبر می­فرمايد لايجوز دون الميقات الا لمريد العمرة فی رجب، اين تصور می­شده که اين حالت تخصيص دارد الآن فقهای ما هم حالت تخصيص طبعاً چون امام معصوم است به نظر ما حالت تخصيص دارد مشکل ندارد، اما فان لرجب ان لعمرة رجب فضله، اين يک تعبير فقهائی است يعنی وقتی که يک فقيه اهل سنت اين عبارت را گوش می­کند فان، می­فهمد که در حقيقت امام صادق سلام الله عليه اين تعبير را حالا برای اين­که مثلاً به ذهن اهل سنت مشکل نيايد که آقا شما تخصيص از کجا گفتيد الا لمريد عمره فی رجب، اين خودش يک بحث فقهی است ما دوتا سنت داريم يک سنت احرام از ميقات باشد يک سنت تأکيد روی عمره رجب مثلاً عمره رجب در جاهليت جزو حج اصغر بود ديگر، حج اکبر که حج بود حج اصغر هم و لذا عرض کرديم حج را از مسافت­های هزار و سه صد، چهار صد کيلومتر هم می­آمدند اما عمره را نه از مسافت­های مثلاً چهار صد کيلومتر حج اصغر و اکبر يوم الحج الاکبر و رجب جزء و لذا هم رجب از ماه حرام قرار داده شد، آن وقت دقت کنيد می­گويد اگر ما بين دوتا سنت مقايسه کنيم، به اصطلاح امروز شبيه تزاحم يک سنت که قبل از ميقات احرام نبند، يک سنت که تأکيد رو عمره رجب خوب دقت کرديد

س: آن را ترجيح دادند

ج: اين اگر شد ديگر نمی­گويد شما از کجا تخصيص زديد، نمی­دانيد دقت کرديد چه نکته­ای فنی،

س: بلی معصوم فهميده است و می­گويد به ما

ج: ما ازش تخصيص می­فهميم اما اين تعبير وقتی نقل بشود در کوفه ازش تخصيص و لذا نمی­آيند بگويند آقا امام صادق شما از کجا فهميدی الا لمريد عمرة فی الشهر، همچو حديثی از رسول­الله الا نداريم از رسول­الله، اين حديث که الا از کجا آمده ما الآن فقهای ما از اين تعبير به تخصيص می­کنند ليکن اين ذيل تخصيص نشان نمی­دهد، اين ذيل يک نوع تزاحم به اصطلاح امروزی­ها يک نوع به اصطلاح تقابل بين تزاحم حالا به قول آقايون بين دوتا عمل يکی مثل تزاحم در مقابل مثلاً فرض کنيد نماز اول وقت و جماعت بخواهد جماعت بخواند اول وقت نيست بخواهد اول وقت بخواند جماعت نيست خب ممکن است يک فقيه بگويد من ادله جماعت را ترجيح می­دهم يک فقيه هم بگويد من ادله اول وقت را دقت کرديد، اما وقتی در مقام تعبير فقهی می­آوريم می­گوييم يستحب الصلاة در اول وقت الا اذا تأخرت الجماعة اين الا می­گوييم اما نکته فنی­اش تخصيص نيست چون تخصيص عبارت از اين است که يک به اصطلاح حکم را شامل همه افراد ندانيم حالا اين را هم شايد اگر يک توفيقی شد به يک مناسبتی بعد يک توضيحی می­دهم اصلاً اين بحث تخصيص در حقيقت در دنيای اسلام از بعد قرن دوم است شافعی مطرح کرده تخصيص را و متأسفانه در فقهای ما مثل شيخ طوسی و اينها هم اين مبحث قبول شد يعنی تخصيص، الآن همين را تخصيص فقهاء فهميدند ما الآن در فکر ما، اين تخصيص خورده لمن اراد العمرة فی رجب اين می­شود قبل از ميقات احرام ببندد اما اين عبارت فان لعمرة رجب، اين تخصيص در نمی­آيد اين نمی­گويد فان الرسول قد جعل کذلک اين را اگر يک فقيه، خوب دقت کرديد اما نه به اين معنی که امام فقيه است اشتباه نشود،

س: ادبيات فقهی است

ج: احسن ادبيات سنن است ادبيات ادبيات سنن مثل همان اذا شرب سکر و اذا، تعبير تعبير سنن است و الا شأن ائمه عليهم السلام قطعاً اجل است، يک کسی نگويد از اين عبارت معلوم می­شود که امام فقاهت به کار برده فرمودند ما اين دوتا را مقايسه کرديم يکی فضل رجب و يکی مسأله عمره، و عمره يعنی نبايد قبل و شايد شما مثلاً بگوييد حالا عمره را توی ماه رجب، نيت را توی احرام چون اين يک مطلب را هم خدمت­تان عرض بکنم اصولاً در جزو احکام حج احرام عمل اول است نسک است احرام زمينه اعمال حج نيست نسک است خودش،

س: خودش عملی

ج: خودش بنفسه نسک است يعنی تا احرام بست وارد حج می­شود و لذا به اميرالمؤمنين نسبت دادند شايد هم به يک مناسبتی بگوييم بعد بخوانند من تمام الحج و اتموا الحج و العمرة لله فرمودند من تمام الحج و العمره ان تحرم بهما من دويرة اهلک از همان شهر خودت چون تا احرام بست وارد حج می­شود يعنی تمام اين سفر می­شود حج از لحظه­ای پايت را از خانه می­گذاريد بيرون می­شود حج تا هدی را قربانی بکنيد، اين لذا اتموا الحج اين تمام يعنی البته غير از اين هم داريم اين معنی هم ثابت نيست و توضيحاتش را بايد جای ديگر عرض کنيم پس بنابراين من اجمالاً خواستم اين نکته خيلی مهم است در فهم روايات ممکن است يکره باشد که مراد يحرم است مراد، لاينبغی باشد که مراد لايجوز است، استثناء باشد که مراد استثناء نيست مقايسه، خب دارد تصريح دارد فان، ببينيد امام دارد تعليل می­آورد فان لرجب فضله و هو الذی نوی يعنی از خانه­اش برای عمره رجب در آمد پس اگر قبل از ماه شعبان می­داند امشب هلال ماه شعبان است همان بعد از ظهر که هنوز بقيه ماه رجب است وارد احرام عمره بشود اين به عنوان عمره رجب حساب می­شود امشب بی حال شدم و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.